

موضوع: کتاب الصلاة / ستر / نصوص

دو نکته در باب ضبط الفاظ

قبل از شروع اصل بحث، دو واژه در جلسات گذشته مطرح شد که لازم است پیرامون ضبط آنها مطلبی بیان کنیم.

واژه «طلی يتطلي»

واژه «يَطْلِي» از ریشه «طَلَى يَطْلِي» است که در لغت به باب افعال نرفته است. ما واژه «إِطْلَاء» را نداریم، بنابراین تلفظ «يَطْلِي» صحیح نیست. صورت صحیح آن «يَطْلِي» از ریشه «طَلَى» است. این صیغه، مضارع غایب مذکر از باب «رَمَى يَرْمِي» است. چنانکه «جوهری» در کتاب «صحاح» خود اینگونه آورده است:

«و طَلَيْتُهُ بِالدهن و غيره طَلِيًّا. و تَطَلَّيْتُ بِهِ؛ و أَطْلَيْتُ بِهِ، عَلَى افْتَعَلْتُ»^۱.

ایشان مصدر را، طلی دانسته است، مثل رمی.

تعبیر «تَطَلَّيْتُ و أَطْلَيْتُ بِهِ عَلَى افْتَعَلْتُ» بدان معناست که این ریشه فقط به دو باب تفعّل و افتعال رفته است.

کلام ایشان در این خصوص، دلالت روشنی دارد بر اینکه این واژه به باب افعال نرفته است.

این واژه در روایات نیز به صورت مزید استعمال نشده و آنچه آمده، به صورت مجرد است.

در کتاب «مختار الصحاح» نیز همین مطلب ذکر شده است. مؤلف «مختار الصحاح»، «ابی بکر عبدالقادر رازی»، تنها به تلخیص یا ترجمه «صحاح» نپرداخته، بلکه خود مفسری از عالمان متقدم بوده است. او علاوه بر تألیف تفسیری مختصر و جامع بر قرآن، کتاب «مختار الصحاح» را نیز نوشته است. امتیاز این کتاب بر «صحاح اللغة» آن است که گاهی اوزان لغاتی را ذکر می کند که در «صحاح» نیامده است. برای نمونه، در همین بحث ما، پس از نقل متن «صحاح»، اضافه می کند که این فعل از باب رمی یرمی است. این کتاب از این گونه خصوصیات بسیار دارد و وزن لغات را ذکر می کند.

عبارت او چنین است:

^۱ الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، الجوهري، أبو نصر، ج ۶، ص ۲۴۱۵.

«و (طَلَاةً) بِالذَّهْنِ وَغَيْرِهِ مِنْ بَابِ رَمَى وَ (تَطَلَّى) بِالذَّهْنِ وَ (اَطَّلَى) بِهِ عَلَى افْتَعَلَ».^۲

“فیومی” نیز در کتاب “المصباح المنیر” آورده است:

«طَلَيْتُهُ؛ بِالطَّيْنِ وَ غَيْرِهِ (طَلِيًّا) مِنْ بَابِ رَمَى وَ (اَطَلَيْتُ) عَلَى افْتَعَلْتُ».^۳

در مجموع، از کلمات لغویون استفاده می شود که تعبیر طلی یطلی، به همین صورت صحیح است و غیر از آن، خلاف قاعده و نادرست است. این یک نکته در باب ضبط لفظ بود.

واژه «علوان»

نکته دوم، نام راوی، “الحسین بن علوان” است، نه “علوان”. در کتاب “توضیح الاشتباه” که توسط یکی از محققان بزرگ علم رجال، “محمدعلی ساروی”، نوشته شده و صاحب “روضات الجنات” فراوان از آن نقل قول می کند، درباره این کتاب آمده است: “ولم يُز في الرجال مثله” (در علم رجال، کتابی مانند آن دیده نشده است). صاحب “روضات الجنات”، “خوانساری”، که خود از مراجع بزرگ و کتابش مرجعی معتبر در عهد “ریاض العلماء افندی”، شاگرد “علامه مجلسی”، تألیف شده، به این نکته اشاره کرده که “توضیح الاشتباه” کتابی مرجع و مصدر است.

در این کتاب، نام راوی “علوان” ضبط شده است. “نجاشی” نام “حسین بن علوان” را بدون ضبط (اعراب گذاری) آورده است. “ایضاح الاشتباه” نیز اصلاً نام او را ذکر نکرده است. در کتب دیگر، حتی در “خلاصه علامه” که معمولاً به ضبط اسامی توجه دارد، ضبطی برای این نام یافت نشد. اما این بزرگوار (صاحب توضیح الاشتباه) نام را “حسین بن علوان” آورده است و با توجه به جایگاه علمی او که به شهادت “خوانساری” کم نظیر است، ضبط “علوان” ارجح به نظر می رسد.

توضیح بیشتر پیرامون روایت حسین بن علوان

پیشتر گفتیم که این روایت موثق است. ذیل روایت که به عنوان کبری ذکر شده: “العورة ما بين السرة والركبة”، بر وزان و سیاق یک قضیه طبیعی حقیقه بیان شده است. چون “عوره” یک امر طبیعی است و حکم به آن معلق شده است. این گونه تعبیر

^۲ مختار الصحاح، الرازي، زين الدين، ج ۱، ص ۱۹۲.

^۳ المصباح المنیر، القیومی المقرئ، أحمد بن محمد بن علي، ج ۱، ص ۱۹۵.

در روایات فراوان است که حضرت ابتدا حکمی را در مورد یک مصداق جزئی بیان می‌کنند و سپس آن را در قالب یک قاعده کلی مطرح می‌سازند که شامل آن مصداق جزئی و موارد دیگر نیز بشود. این ساختار، به مثابه تعلیل است.

در هر حال، این نظر که روایت مخصوص "امه" (کنیز) است، خلاف ظاهر به نظر می‌رسد. با این بیان، ضعف کلام صاحب "ریاض" آشکار می‌شود که گفته است گرچه احتمال کلی بودن آن وجود دارد، اما روایت ناظر به "امه" است. این ادعایی است برخلاف رویه متداول در روایات که به کیفیتی که عرض شد، بیان شده‌اند. بنده در طول سال‌ها مواجهه با روایات فقهی، این سیاق (بیان حکم جزئی و سپس قاعده کلی) را در موارد بسیاری مشاهده کرده‌ام. دأب و روش ائمه (علیهم‌السلام) این بوده که حکم جزئی را بیان می‌کردند و سپس با ذکر یک کبرای کلی، آن را تعلیل می‌نمودند. گویی می‌فرمایند: "چون که صد آمد، نود هم پیش ماست"؛ یعنی این حکم جزئی به این دلیل صحیح است که داخل در آن قاعده کلی است.

پس این معنا اظهر، بلکه ظاهر روایت است.

صاحب "ریاض" سند روایت "حسین بن علوان" را تضعیف کرده و آن را ضعیف دانسته است، در حالی که این یک اشتباه فاحش است. سند این روایت چنین است: راوی آن "عبدالله بن جعفر الحِمیری" است که از بزرگان و اجلاء بوده و هیچ کس در وثاقت او تشکیک نکرده است. او از "الحسن بن ظریف" نقل می‌کند که هم "نجاشی" و هم "علامه" به وثاقت او تصریح کرده‌اند و "ابن داوود" نیز توثیق او را از "کشی" نقل کرده است. این توثیقات کافی است و معارضی هم ندارد.

"حسن بن ظریف" نیز از "الحسین بن علوان" نقل می‌کند که "نجاشی" و "علامه" به وثاقت او تصریح کرده‌اند. همچنین "ابن عقده" و "کشی" نیز او را توثیق کرده‌اند. هیچ کس "حسین بن علوان" را تضعیف نکرده است. لکن "کشی" درباره او و برادرش و جماعتی دیگر گفته است: "هؤلاء من رجال العامة و لکن له" (یعنی لحسین بن علوان) "میلاً شدیداً الی اهل البيت علیهم السلام حتی قیل انه کان مستوراً". به همین دلیل که "کشی" او را از "رجال العامة" دانسته، ما این روایت را "موثق" نامیدیم. در عبارت "ابن عقده" آمده است که برادر او "اوثق منه" است. اینکه یکی از دیگری "اوثق" باشد، فرع بر این است که هر دو ثقة باشند و نمی‌توان این تعبیر را برای فرد ضعیف به کار برد. "علامه" نیز با نقل این عبارت، آن را تأیید کرده است.

بنابراین، این روایت هیچ ملاک ضعفی ندارد و نظر صاحب "ریاض" مبنی بر ضعیف بودن آن، صحیح نیست و روایت، موثق به حساب می‌آید.

در ادامه، عبارت صاحب "ریاض" را بررسی می‌کنیم. ایشان فرموده است:

«و ستر ما بین السرة و الركبة أفضل كما هو المشهور، بل في الخلاف الإجماع عليه. و أوجه القاضي، و لعله للخبر المروي في قرب الإسناد للحميري: «إذا زوّج الرجل أُمته فلا ينظر إلى عورتها، و العورة ما بين السرة و الركبة».

و فيه - مع عدم وضوح السند، و عدم المقاومة لما مرّ - ظهوره في عورة الأمة لا الرجل، أو العورة المطلقة علی بعد، فهو علی التقديرين مخالف للإجماع فتوى و نصا. علی أن المرأة مطلقاً جميع جسدها عورة إلا الوجه و ما شابهه مما سیأتي إليه الإشارة».^۴

ایشان، ستر ما بین السرة و الركبة را افضل دانسته و قائل به وجوب نشده است، ولی ما نصوص مستفیضه ای را ارائه و دلالت آن‌ها را یک به یک تقریب کردیم. این روایات، غیر از موثقۀ "حسین بن علوان" که ظهورش نزدیک به صراحت و بلکه صریح در تحدید است، ظهور واضحی دارند در اینکه حضرت، عورت را به ما بین ناف و زانو محدود کرده، خود آن را می پوشانده و به پوشاندن آن امر فرموده اند: "هكذا ففعل". نصوص مختلف دیگری نیز همین مطلب را تأیید می کنند. شکی در تمامیت دلالت این مجموعه از روایات مستفیضه (اعم از صحیح و غیر صحیح که از حیث مدلول یکسانند) بر این مطلب نیست.

ایشان روایت حسین بن علوان را ضعیف می داند، در حالی که سند آن کاملاً واضح است. او به خبر مروی در "قرب الاسناد للحمیری" اشاره می کند که همان موثقۀ "حسین بن علوان" است و می گوید که این روایت ظاهر در این است که عورت کنیز را بیان می کند و ارتباطی با عورت مردان ندارد، ما عکس این را می گوییم؛ اتفاقاً نظر ایشان بعید است و اظهر همان است که در بیان ما گذشت. مضافاً اینکه نصوص دیگری نیز وجود دارد که ایشان به آن‌ها توجه نکرده است. در مجموع، دلالت این نصوص روشن و بدون تردید است.

سپس ایشان می گوید: "فعلى تقديرين"، چه روایت را کلی بدانیم چه مخصوص "امه"، این حکم مخالف اجماع و نصوص است، چون نص و اجماع اتفاق دارند که تمام بدن زن عورت است.

عرض ما این است که عورت بودنِ بدنِ زن، به این معنا نیست که تمام بدن زن "عورت" به معنای اصطلاحی آن است، بلکه یعنی "در حکم عورت" است. روایت مورد بحث ما در مقام تحدید "عورت" به معنای حقیقی و لغوی آن است، یعنی "ما هو المرتکز فی اذهان اهل العرف". اما عبارت "يجب على المرأة ستر عورتها" به معنای لزوم پوشاندن کل بدن نیست، بلکه مقصود همان "عورت" اصطلاحی است.

^۴ ریاض المسائل فی تحقیق الأحكام بالذلال، الطباطبائی، السید علی، ج ۲، ص ۳۶.

یک "عورت" به معنای حقیقی داریم که در باب نماز، پوشاندن آن واجب است و مقصود، همان معنای خاص است. و یک "عورت" به معنای حکمی داریم، یعنی کل بدن زن در حکم عورت است. خود روایتی که می گوید "بدن المرأة عورة" نیز مشعر به همین معنای حکمی است، و الا واضح است که دست ها و صورت، "عورت" به معنای اول نیستند. این از نظر حکمی است، نه ناظر به تحدید "عورت".

بنابراین، روایت ما با آن اجماع مخالفتی ندارد. در عین حالی که اجماع داریم بر وجوب ستر کل بدن زن، اما این با تحدید "عورت" به معنای خاص، ارتباطی ندارد.

در مجموع، شهرتی که بر خلاف نظر ما وجود دارد، جابر ضعف سند روایات مؤید خود نیست. زیرا روایات دال بر رأی مشهور، تنها یک مرسل واسطی و حسنه "محمد بن حکیم" هستند که روایت "ان الفخذ ليس من العورة" در آن محل نقاش است.

تنها روایت صریح در این باب، سندش ضعیف است و برای جبران آن باید به فتوای مشهور تمسک کرد که قاعده انجبار در اینجا جاری نیست. اعراض مشهور از روایات صحیح را نیز ما قادح در صحت سند نمی دانیم. در نتیجه، با نصوص مستفیضه ای مواجه هستیم که بین صریح و ظاهر واضح در گردش اند و حجت هستند. مضافاً اینکه مقتضای احتیاط نیز پوشاندن ما بین ناف و زانو است.

تمام آنچه گفته شد، در فرض اختیار بود. یعنی مصلی نمی تواند عمداً در حال نماز، مابین ناف و زانو را مکشوف بگذارد و اگر چنین کند، نمازش باطل است. اما در حالت سهو و غفلت، همان طور که قبلاً گذشت، نماز صحیح است.

اما در حالت اضطرار، یعنی جایی که شخص هیچ لباسی برای پوشاندن ندارد، شارع فرموده است که این شخص با دست خود عورت را بپوشاند. این روایت دلیل بر آن نیست که در حال اختیار نیز کشف مابین ناف و زانو جایز باشد.

سوال: با توجه به اینکه حضرت تعالی ما بین ناف تا زانو را عورت می دانید، اگر قسمت بالای زانوی شلوار نماز گزار پاره باشد و مقداری از ران او معلوم شود، آیا نمازش باطل است؟

جواب: اگر مقداری که آشکار شده، مربوط به قُبُل و دُبُر و حوالی آنها باشد نماز باطل است، ولی اگر دورتر باشد و عورت اصلی آشکار نشود ایراد ندارد.

وجوب پوشاندن تمام بدن برای زن در نماز

مطلب بعدی، وجوب پوشاندن تمام بدن برای زن در نماز است. این اصل کلی مورد اتفاق است. اما همان اصحابی که بر این امر اجماع کرده‌اند، مشهورشان "وجه و کفین و قدمین" را استثنا کرده‌اند. در کتاب "مدارک" آمده است:

«اختلف الأصحاب فيما يجب ستره من المرأة في الصلاة، فذهب الأكثر و منهم الشيخ في النهاية و المبسوط إلى أن الواجب ستر جسدها كله عدا الوجه و الكفين و ظاهر القدمين. و قال في الاقتصاد: و أما المرأة الحرة فإن جميعها عورة يجب عليها ستره في الصلاة و لا تكشف غير الوجه فقط. و هذا يقتضي منع كشف اليدين و القدمين».^۵

مقصود از "ظاهر قدمین"، روی پاست، از مفصل تا نوک انگشتان.

در کتاب "حدائق" نیز آمده است:

«و اما المرأة فالمشهور في كلام الأصحاب ان بدن المرأة الحرة جميعه عورة عدا الوجه و الكفين و القدمين، و نقل في المختلف و الذكري عن ابن الجنيد انه ساوى بين الرجل و المرأة في أن العورة انما هي القبل و الدبر، و ظاهر الشيخ في الاقتصاد و ابي الصلاح و ابن زهرة أن بدن المرأة كله عورة. قال في الاقتصاد: فأما المرأة الحرة فإن جميعها عورة يجب عليها ستره في الصلاة و لا تكشف عن غير الوجه فقط. و هذا يقتضي منع كشف غير الوجه من الكفين و القدمين باطنا و ظاهرا. و قال أبو الصلاح المرأة كلها عورة و أقل ما يجزئ الحرة البالغة درع سابغ الى القدمين و خمار. و هو يرجع الى ما ذكره في الاقتصاد. و قال ابن زهرة: و العورة الواجب سترها من النساء جميع أبدانهن إلا رؤوس الممالك منهن».^۶

در اینجا دیگر قید "ظاهر" را نیاورده و "قدمین" را به طور مطلق ذکر کرده که شامل روی پا و کف پا هر دو می‌شود.

البته مخالفانی نیز وجود دارند. "ابن جنید" بین زن و مرد تفاوتی قائل نشده و عورت را فقط قبل و دبر دانسته است. "شیخ در اقتصاد"، "ابی الصلاح" و "ابن زهره" نیز تمام بدن زن را عورت دانسته‌اند و فقط وجه را استثنا کرده‌اند. پس مخالفان مشهور نیز خود اختلاف نظر دارند. در "ریاض" نیز قول مشهور مبنی بر استثنای "وجه و کفین" بدون هیچ خلافي نقل شده است.

۵ مدارک الأحكام، الموسوي العاملي، السيد محمد، ج ۳، ص ۱۸۸.

۶ الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، البحراني، الشيخ يوسف، ج ۷، ص ۷.

در کتاب "جواهر" پس از حکایت اجماع بر وجوب پوشاندن تمام بدن زن، استثنای مذکور تعلیل شده است. عبارت او چنین است:

«أما الوجه فلأصل بناء على ما ذكرنا، ولاستثنائه في معاهد الإجماعات السابقة، و خصوص إجماع الذكرى و الروض و التنقيح المتقدمة آنفا، و للسيرة القطعية ...

و أما الكفان فعندنا كما في المختلف لا يجب سترهما في الصلاة، بل عن المعتبر و المنتهى نسبتة إلى علمائنا، بل في التذكرة و جامع المقاصد و عن الروض الإجماع صريحا عليه، بل في الذكرى إجماع العلماء إلا أحمد و داود، و هو الحجة في تخصيص ما دل على عورية بدن المرأة كله إن كان، و إلا كان هو مع الأصل الحجة على ذلك ...

و أما القدمان فالمشهور بين الأصحاب نقلا و تحصيلا ذلك أيضا من غير فرق بين ظاهرهما و باطنهما كما صرح به الشهيدان و المحقق الثاني، بل لعل الاختصار على الظاهر في القواعد و التحرير و البيان و المحكي عن المبسوط و الإصباح و الجامع و غيرها لا لوجوب ستر الباطن كما ظن باعتبار استتاره غالبا بالأرض أو الثياب، فلا حاجة إلى كشفه، بل لأنه مفروغ منه و لو للسيرة القطعية على عدمه»^۷.

مقصود از "اصل" در کلام صاحب "جواهر"، اطلاق آیه شریفه **(وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا)**^۸ است. قدر متیقن از "ما ظهر منها"، وجه است. به قول "شیخ انصاری"، سیره متشرعه و زنان عقیفه در زمان نزول وحی بر این بوده که در معاملات و تعاملات اجتماعی، صورت خود را نمی پوشانده اند. ظهور آیات قرآن تابع عرف زمان نزول است. عناوینی مانند "ابداء زینت" و "ما ظهر منها" حقایق شرعی نیستند، بلکه مفاهیمی عرفی اند و مرجع تعیین مصداق آنها، عرف همان زمان است. بر اساس سیره قطعی زنان مسلمان در آن عصر، صورت و دست ها (کفین) از مواضعی بوده که به طور معمول آشکار بوده و آنها را نمی پوشانده اند. لذا "ما ظهر منها" به قدر متیقن شامل وجه و کفین می شود.

در مورد "قدمین" (پاها از میچ به پایین)، اگر ثابت شود که عادت زنان در آن زمان نیز بر نپوشاندن پاها بوده (که با توجه به عدم رواج جوراب، امری محتمل است)، در این صورت داخل در اطلاق آیه می شود. اما اگر در این مسئله شک کنیم، در غیر نماز، اصل برائت از وجوب پوشاندن جاری است، اما در داخل نماز، قاعده اشتغال جاری می شود، زیرا ستر از اجزاء و شرایط

^۷ جواهر الکلام، النجفی الجواهری، الشیخ محمد حسن، ج ۸، ص ۱۶۹.

^۸ سوره نور، آیه ۳۱.

نماز و از قبیل اقل و اکثر ارتباطی است. البته صاحب "جواهر" شاید از کسانی باشد که در شک در شرطیت، اصل براءت را جاری می‌دانند.

اما با وجود دلیل اجتهادی یعنی اطلاق آیه شریفه، نوبت به اصول عملیه (نه اشتغال و نه براءت) نمی‌رسد.

صاحب "جواهر" علاوه بر "اصل"، به اجماعات منقول از "ذکری"، "روض" و "تنقیح" نیز استناد می‌کند. البته این اجماعات، با توجه به وجود مخالف، اجماع تبعی کاشف از رأی معصوم نیستند و حداکثر شهرت عظیمه را ثابت می‌کنند.

ایشان در ادامه، حجیت این اجماع را در تخصیص عموماتی که دلالت بر وجوب پوشش کل بدن دارند، مطرح می‌کند و می‌گوید: "وهو الحجة في تخصيص ما دل على عورية بدن المرأة كله إن كان". عبارت "إن كان" نشان می‌دهد که ایشان در وجود چنین عموم مطلق تشکیک دارد. "و إلا كان هو مع الأصل الحجة على ذلك". اگر چنین عموم قاطعی نداشته باشیم، نوبت به اصل که در اینجا براءت است می‌رسد.